

## **نقدی بر مواضع (جدید) سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" ونشریه "ندای آزادی" شماره اول جوزای سال 1390- جون 2011**

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) یکی از سازمانهای ملی دموکراتیک انقلابی مردم افغانستان است که در سال 1358 از ترکیب چند گروه و شخصیت های ملی و انقلابی مردم افغانستان تشکیل گردیده و مبارزات سیاسی، نظامی و فرهنگی را برضد تجاوزسوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران حلقه بگوش آن باندهای جنایت کار و آدمکش خلق و پرچم و گروه های ارتجاعی اسلامی را آغاز نموده و در ابتداء نقش برجسته ای در مبارزات ملی و دموکراتیک خلق های افغانستان برضد تجاوزسوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران دست نشانده آنها باندهای جنایت کار خلق و پرچم و باند آدمکش و تروریست "اخوان" اداء نمود. بادریغ که این سازمان نیز مانند دیگر سازمان های ملی و انقلابی کشور از همان ابتدا از چند جانب مورد حملات وحشیانه دشمنان ملی و طبقاتی قرار گرفت. از یک طرف دولت دست نشانده خلق و پرچم و بداران سوسیال امپریالیست شان و از طرف دیگر باند جنایت کار اخوان و بداران بین المللی ایرانی، پاکستانی، عربی و غربی شان. در این جنگ نابرابر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بهترین رهبران و کادرهای انقلابی خویش را به شمول رهبر آن زنده یاد عبدالمجید کلکانی را از دست داد. از جانب دیگر بعد از حاکم شدن گروه رویونیست "سه جهانی" تین سیاوپینگ در چین و سرنگونی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا و فروکش نمودن جنبشهای انقلابی در منطقه و بوجود آمدن جو سردرگمی ایدئولوژیک سیاسی در جنبش بین المللی کمونیستی، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان نیز دچار لغزش ها و انحرافات جدی ایدئولوژیک سیاسی، دچار اندیشه های اپورتونیستی و پدیده شوم تسلیم طلبی گردید و مشی دگماتیستی و اسلامیستی در سازمان مسلط شد و با بیرون دادن "اعلام مواضع" این پروسه تکمیل گردید و از این ناحیه ضربات خورد کننده به پیکر سازمان وارد گردید که تا حال نتوانسته است خود را از این منجلاب انحرافات

ایدئولوژیک سیاسی نجات دهد. در قسمتی از اعلام مواضع میخوانیم :

## اهداف

در زمینه سیاست داخلی :

"تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهندهٔ راستین خواست ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد" - اعلام مواضع صفحه 3 هرگاه این ماده را مورد دقت و بررسی قرار دهیم می بینیم که این ماده در تضاد آشکار با (م. ل. م) و تئوری و استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین قرار دارد. دودیدگر آنکه: دولت جمهوری اسلامی در تضاد آشکار با دموکراسی مردمی قرار داشته و حتی نفی کننده آن میباشد. بیرون دادن اعلام مواضع در ابتدای پیدایش یک حرکت تاکتیکی وانمود میگردید؛ در حالیکه در عمل با ثبات رسید که خط مشی " ساما بر همین مواضع استوار گردیده و این انحراف تا تیرمخربی در سازمان بجای گذاشت که تا هنوز هم توسط بخشهای از رهروان سازمان حمل میگردد. گرچه زمزمه هائی بگوش میرسد که سازمان با انتقاد از خود با اعلام مواضع و با مشی ارتجاعی جمهوری اسلامی و مشی تسلیم طلبی مقاطعه نموده و از خود انتقاد نموده است. اما از آنجائیکه ما تا کنون از موجودیت چنین اسنادی آگاهی نداریم به نظر خویش تأکید مینمائیم و اگر به آن دسترسی پیدا کردیم ، انتقاد خود را پس میگیریم. از طرف دیگر تا جائیکه اسناد و شواهدی از هواداران آن سازمان تا امروز در دست است. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تا هنوز هم حمل کننده مشی اعلام مواضع و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بوده و با آن گسست قطعی نکرده است. باید خاطر نشان سازیم که هدف ما از این نوشته نقد مواضع اخیر و یاد آوری اشتباهات و انحرافات گذشته "ساما" است که انتشار دهندگان جریده " ندای آزادی" باید با پیروی از اصولی انتقاد و انتقاد از خود به آنها توجه نموده و مشی اپورتونیستی و رویزیونیستی گذشته خویش را انتقاد نماید. در آن صورت است که می توانند در آینده منحیث یک سازمان واقعاً مردمی عرض وجود نمایند. موضوع دیگر این که انتشار دهندگان " ندای آزادی" بعد از سی سال هم حاضر نیستند بصورت صریح خط ایدئولوژیک سیاسی " ساما" را اعلام کنند (زیرا تا جای که ما اطلاع داریم اینها بگونه شفاهی صحبت از اعتقاد به " م- ل- ا" می نمایند) و انحرافات گذشته "ساما" را نقد کنند. اینها باید به گذشته و حال خویش با دید مارکسیستی و دیا لکتیکی برخورد نموده و با تمکین به " اصل انتقاد و انتقاد از خود" واقعاً گسست خود را از انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی گذشته اعلام نمایند. انقلابیون واقعی کسانی هستند که همزمان با

مبارزات انقلابی خویش بر ضد دشمنان طبقاتی ستمگرواستثمارگروقدرتهای امپریالیستی از افشای انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش کمونیستی کشور و جنبش بین المللی کمونیستی و انحرافات خودشان باکی ندارند. متأسفانه که عده ای بجای برخورد اصولی به انحرافات ایدئولوژیک سیاسی خود شان و درون جنبش، دچار ذهنی گری، دگماتیسم و حتی " لومپنیسم " گردیده و با طرح مسائل شخصی و طفره رفتن از مسائل اساسی جنبش و مبارزه ایدئولوژیک زیانهای جدی به جنبش انقلابی (م- ل- م) کشور وارد نموده اند. قابل تذکر است که در جنبش چپ انقلابی کشور هستند گروه ها و افرادی که زیاده تر به آنهایی ارج گذاشته و میگذارند که همیشه بلی گوی بوده و با تملق، چاپلوسی و نمایی پیش آمد نموده اند اما کسانی که زبان به انتقاد کشوده اند چنان مورد نفرت و بد بینی و حمله قرار گرفته و ترور شخصیت گردیده اند که حتی قلم از بیان آن عاجز است. در اینجا روی سخن ما به بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م- ل- م) کشور است؛ ما باید نقد و انتقاد را با تحریب، توطئه و کینه توزی و دشمنی فرق نمائیم. کمونیستهای واقعی در جامعه با دنیوی تضاد درگیر هستند تضاد با دشمنان و تضاد با دوستان. پیشبرد و حل این تضادها طرق و شیوه های جداگانه دارد. تضاد ما با دشمنان طبقاتی و ملی، با امپریالیستهای اشغالگر، امپریالیسم، طبقات ملاک و تاجر بروکرات و کمپرادور تضاد آنتاگونیستی است و راه حل آن انجام انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی است. تضاد بین طبقات مردم، کارگران، دهقانان، طبقه خرده بورژوازی، روشنفکران، احزاب، سازمانها و گروه های انقلابی (م ل م) تضاد غیر آنتاگونیستی و آشتی پذیر بوده و راه حل آن انتقاد، آموزش و اصلاح است. راه دیگری وجود ندارد. بر گردیم به مسئله مورد بحث ما. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان دوده و اندی است که هیچ نوشته و یا اسناد مبارزاتی بیرون نداده است اما نوشته های از "هجاما" هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان در دفاع از "ساما" و رهبر آن عبدالمجید کلکانی به نشر رسیده است که در بسا موارد موضع اپورتونیستی و تسلیم طلبانه دارد؛ طور مثال: در یکی از اعلامیه های هجاما "در سال 2002 که بمناسبت تجلیل از روز شهدا نشر گردیده است میخوانیم: " سیر تحولات در افغانستان نشان میدهد که علی الرغم حضور نمایندگی ملل متحد در اداره کشور رقابت میان نیروهای موجود در جامعه افغانی نه تنها فروکش نکرده بلکه در پاره موارد حتی فزونی هم گرفته است. بناءً بر ملل متحد است تا ماموریت خود در تأمین امنیت را تا بدان حد گسترش بدهد که جای حضور برای نیروهای نظامی دیگر باقی نماند و از این راه در سلامت و وحدت و حاکمیت ملی افغانستان

سهم اش را بپردازد." به نظر نویسندگان "هجاما" گویا ملل متحد باید در "سلامت وحدت و حاکمیت ملی افغانستان" سهمش ادا کند. کسانی که به الفبای انقلابی و مترقی آشنائی داشته باشند میدانند که ملل متحد یکی از سازمان های ابزاری در دست سیستم کثیف امپریالیستی است که منافع امپریالیست هارا برآورده میسازد و امپریالیست ها توسط فیصله نامه های خائنانه آن حاکمیت ملی کشور هارا پایمال میکنند و تجاوز و اشغالگری خود را "مشروعیت" می بخشند. ملل متحد نه تنها اینکه حق حاکمیت ملی کشور هارا محترم نمی شناسد بلکه حاکمیت ملی آنها را پایمال کرده و دولت های دست نشانده امپریالیست هارا مستقر میسازد. از نبشته "هجاما" بوضاحت معلوم میشود که آنها یا درک درستی از ایدئولوژی و سیاست انقلابی طبقه کارگر ندارند و یا اینکه در خفا با ایدئولوژی طبقه کارگر وداع نموده اند و عوض آن ایدئولوژی بورژوازی را حمل مینمایند. گرچه مسائل زیادی است که باید مورد غور و مذاقه قرار گیرد اما ما مشت نمونه خروار شمه از آن را نقل نمودیم. چنانکه قبلاً هم تذکر دادیم گردانندگان سایت رهروان که خود را مدافع سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و پیرو خط ایدئولوژیک سیاسی (م ل ا) وانمود می نمایند اما بینش و عملکردشان در مغایرت کامل با آن قرار دارد. بعضی از گردانندگان آن در عرصه مبارزه سیاسی بجای افشای چهره باندهای جنایتکار خلقی پرچمی؛ زمینه تدویر محافل شعرخوانی و سخنرانی را برای تقدیر و ستایش از شاعران اتحادیه نویسندگان رژیم جنایت کار خلق و پرچم مساعد ساخته و ذهن نسل جوان را که شناخت لازم از این باندهای آدمکش و مزدور ندارد با نوشته های بنجل و بغرنج گمراه میسازند که ایجاب نقد جداگانه را مینماید. در این اواخر دونبشته ئی از سازمان آزادی بخش مردم افغانستان "ساما" یکی بنام "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ادامه دهندگان) در سایت افغانستان آزاد- آزاد افغانستان به نشر رسیده و دیگری نشریه "ندای آزادی" ناشر اندیشه های ملی و دموکراتیک "ساما" شماره اول دوره پنجم جون 2011 برابر جوزای سال 1390 هجری شمسی بصورت سند مستقل منتشر گردیده است. اما در هیچ یک از این نبشته ها واضح و آشکار نیست که آنها با اشتباهات و انحرافات گذشته شان تصفیه حساب کرده باشند؛ بهر صورت در اینجا ما نقد خویش را از نشریه "ندای آزادی" شماره اول دوره پنجم جون 2011 برابر جوزای 1390 هجری شمسی آغاز مینمائیم. در سطر اول سرمقاله در صفحه اول آن میخوانیم: "دوده و اندی است که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در تاریکی و بی زبانی بسر میبرد..." به تعقیب آن ادامه میدهد "از آنجائیکه ارگان نشراتی یک حزب یا سازمان صرف ناشر اندیشه

و افکار نظریه پردازان همان نهاد و مبلغ سیاست هایش نمی باشد بلکه در عین حال زبان گویای همان طبقه و یا قشری که حزب یا سازمان از آن نمایندگی میکند نیز پنداشته میشود. بنا بر آن مسئولیت در قبال نشر این گونه نشریه دوجندان میگردد... " نویسنده با وجود اینکه اعتراف میکند که سازمان در دودهه و اندی در تاریکی و بی زبانی بسر میبرد اما تلاش مینماید که این تاریکی و بی زبانی را به شکلی از اشکال توجیه پذیر سازد و اعضای سازمان را از زیر بار مسئولیت نجات دهد. نویسنده عوامل عدم نشر ارگان نشراتی را به دودوره تقسیم مینماید. دوره اول که یکنیم دهه را احتوا میکند آن را عوامل داخلی قلمداد میکند. عدم نشر " ندای آزادی" را جنگ های داخلی، مهاجرت ها و... وانمود میسازد. و در جایی مینویسد "نه کسی را فرصت نوشتن بود نه هم فردی را هوس خواندن" و احياناً اگر این دوامکان هم میسر میبود برای چاپ و پخش نشریه ای چون "ندای آزادی" امکان مادی و زمینه تخنیکی چاپ و نشر در دسترس قرار نداشت" اگر یکبار قبول نمائیم که این سخنان نویسندگان واقعیت دارد پس این سوال مطرح میشود که سازمان پیش از جنگ های داخلی چگونه امکانات را بدست آورده بود و چگونه و چگونه و چگونه امکانات را از دست داد. مسئله اساسی و مهم برای نشر و پخش یک نشریه در سازمان امکانات مادی و تخنیکی نیست بلکه خط ایدئولوژیک و سیاسی و ادا مه فعالیت و مبارزه انقلابی است. هرگاه سازمان از خط ایدئولوژیک انقلابی روشن و پختگی سیاسی بر خوردار باشد، میتواند بر مشکلات مادی و تخنیکی که یک مسئله فرعی است فائق آید و آنرا در سخت ترین شرایط مرفوع سازد. واقعیت اینست که سازمان (ساما) در این زمان نیز مانند یک دهه اخیر در تاریکی و تشنگی ایدئولوژیک سیاسی قرار داشته و این مسئله باعث آن گردیده بود تا سازمان در قبال همه مسائل سکوت نماید. در جای دیگر تحت عنوان "جدل های فکری زاده اوضاع جهانی که در بازماندن از نشر "ندای آزادی" مؤثر افتاد" می نویسد "... بحث جدل دموکراسی گریبان عده ای از ماها را هم به گونه ای گرفت که جدل بر سر آن چنانکه گفتیم مدت ده سال دوام کرد همین جدل فکری باعث گردید که در ده سال اخیر نشریه ندای آزادی منتشر نگردد" آیا این سخن توجیه پذیر است که یک سازمان مدت ده سال گرفتار و پابند جدل مقوله دموکراسی گردد و از کارهای اساسی مبارزاتی بازمانده و یا از آن طفره رود. به ادامه مینویسد: "در رابطه به ادعای گسترش دموکراسی این فکر دامن زده شد که در این مقطع زمانی سرمایه داری گویا با بنیاد گرائی در تضاد آستی ناپذیر قرار گرفته و برای حل آن سرمایه داری تا سرحد نابودی بنیاد گرائی در افغانستان و جهان جلو می رود" طوریکه

از متن این پارا گراف فهمیده میشود در ظرف ده سال آنهم جدل بر سر گسترش دموکراسی بود نه ماهیت دموکراسی. طوریکه دیده میشود تا هنوز هم "ساما" دیدگاه روشن و جامعی در مورد مقوله دموکراسی ندارد و دموکراسی را از منظر ایدئولوژی بورژوازی نگاه میکند. اگر گیریم که امپریالیزم در افغانستان برای "تحقق دموکراسی" رفته است پس وظیفه ما چیست آیا به این دموکراسی صحه بگذاریم، مگر دموکراسی یک مقوله طبقاتی نیست؟ یکی از اشتباهات بسیار جدی اینست که تا هنوز سازمان "ساما" درک درستی از ماهیت دموکراسی ندارد، در حالیکه دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت بوده و در عالیترین شکل آن یک مقوله طبقاتی است و برای طبقه حاکم جامعه خدمت می کند. در جائی دیگر مینویسد: "امید کاذب مبارزه سرمایداری با فنودالیزم و بنیاد گرایی تنها روشنفکران افغانی و ایرانی رابه سراب دموکراسی نمی کشید" در اینجا نویسنده از کلمه روشنفکر که یک واژه عام است استفاده میکند درحالیکه این "امید کاذب مبارزه سرمایداری با فنودالیزم" تنها دامن سازمان "ساما"، رهائی وهم قطاران و روشنفکران متمایل به آن هارا گرفته و آنها را به "سراب دموکراسی" کشانید. در حالیکه برخلاف آنها اکثریت روشنفکران پیرو (م- ل- م) در همان روز های نخستین حمله تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا و متحدین آن به افغانستان موضع درست و اصولی اتخاذ نمودند و تجاوز امریکا و انگلستان و دیگر اعضای ناتو را به افغانستان نه "مبارزه سرمایداری با فنودالیزم" بلکه اشغال نظامی و نقض حاکمیت ملی و در بند کشیدن مردم و استعمار کشور و نمود ساختند و تا امروز دست به افشاکگری میزنند و از جنایات بیرحمانه آنها ورژیم مزدورشان پرده برمیدارند. اما افراد سامائی باتکبر روشنفکرانه از کنار آنها عبور نموده و مینمایند و عمل آنها را به سخریه میگیرند. دوستان باید صادق باشیم و حقیقت را قبول نمائیم. انتشار دهندگان "ندای آزادی" بعد از ده سال باین واقعیت پی برده اند که امپریالیزم برای تحقق دموکراسی در افغانستان نیامده است. اما با آنها به ماهیت طبقاتی دموکراسی نپرداخته و آنرا برای توده های خلق افشا نکرده است. در جهان، در جوامع طبقاتی انواع دموکراسی وجود داشته و دارد. دموکراسی بورژوازی که اکنون در کشورهای سرمایداری و امپریالیستی وجود دارد. دموکراسی پرولتری که بعد از انقلاب اکتوبر در سال 1917 برهبری لنین در شوروی روی کار آمد و دموکراسی نوین که بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در سال 1949 به رهبری مائوتسه دون در چین بوجود آمد و رژیم های "دموکراسی" که قدرتهای امپریالیستی در کشورهای تحت اشغال نظامی و مستعمره شان روی کار آورده اند. وهم رژیم های دموکراسی که در بسا

از کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی برقرار است. از اوایل قرن بیست و یکم امپریالیزم امریکا و متحدین آن در ناتو در کشورهای مستعمره اش مانند افغانستان و عراق تلاش به خرج می‌دهد تا توهم را در بین مردمان این کشورها پخش نمایند که گویا این کشورها واقعاً بطرف دموکراسی می‌روند. اینها با صرف میلیونها دلار احزاب سیاسی، انجمنهای "مدنی"، رسانه های سمعی و بصری و روزنامه ها و جراید وابسته شانرا تأسیس و بکار گرفته اند تا ذهن مردم را در این کشورها درباره این اشغال نظامی و استعمارگری شان مغشوش سازند. بورژوازی از زمان بقدرت رسیدنش، خصلت طبقاتی دموکراسی را کتمان کرده و همیشه از دموکراسی "خالص و ناب" صحبت میکند. متأسفانه امروزه عده ای که تجارب گرانبهای انقلاب سوسیالیستی شوروی و انقلاب دموکراتیک نوین چین را نیز در دست دارند هنوز همان دموکراسی "ناب" بورژوازی را نشخوار میکنند. در این جدل فکری آنچه بیش از همه جلب توجه میکند باصطلاح "سه اصل آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی" است که دوستان "سامانی" با آب و تاب از آن یاد آور میشوند. در حالیکه این سه اصل "آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی" راهنوز هم بورژوازی شعار می دهد. در حالیکه در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری زمان آن به پایان رسیده است برای شکافتن و توضیح این سه اصل کمی به تفصیل صحبت مینمائیم: 1- آزادی ملی: آزادی ملی یکی از شعارهای بورژوازی است که با رشد بورژوازی ملی و بوجود آمدن ملت اعلام موجودیت میکند و در بسیاری از کشورهای اروپائی باعث انقلابات بورژوا دموکراتیک میگردد. در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی طبقات حاکم مدعی اند که همه از آزادی های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار هستند. در حالیکه در دموکراسی های بورژوازی آزادی را صرف به یک سلسله آزادی های صنفی و سطحی محدود نموده اند مانند: آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات، آزادی فروش نیروی کار و حق مسکن آنها در سطح بسیار نازل آن که حاکمیت بورژوازی را به خطر مواجه نسازد. اما با پیروزی انقلاب کبیرا کتبردیگرددوران انقلاب های بورژوا دموکراتیک به سر رسیده و رهبری جنبش های آزادیبخش ملی به دوش پرولتاریا و حزب انقلابی طبقه کارگر قرار گرفته و بخشی از پروسه انقلابات سوسیالیستی جهانی گردیده است. در شرایط فعلی جهان آزادی ملی بدون رهبری حزب طبقه کارگروه سرانجام رسانیدن انقلاب دموکراتیک نوین (خصوصاً در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی) خواب و خیالی بیش نیست. 2- دموکراسی: دموکراسی بطور عام صوری و لغوی بمعنی حکومت مردم است، اما

تا زمانیکه تعریف مقوله های خلق و حکومت به لحاظ طبقاتی روشن نشود درک معنی ماهوی از دموکراسی هم غیر ممکن است، برای بورژوازی خلق معنی عام دارد شامل تمام افراد یک جامعه میشود. قدیم ترین نوع دموکراسی تا آن جایی که از تاریخ جوامع بشری هویداست اول در یونان و بعد در روم بوجود آمد، اما این دموکراسی ها خیلی ابتدائی و ناقص بودند. در آتن قبل از سولون (شش قرن قبل از میلاد مسیح) یک مجموع مرکزی که نماینده همه گروه ها و طبقات اجتماعی بود بوجود آمد، اما انتخاب اعضای دولت، قانون گذاری، رسیدگی به وظایف مامورین و انتخاب قضات در این مجمع صورت میگرفت. اما غلامان که مجموع آنها تقریباً پنج برابر مردمان "آزاد" بود در جمله هیچ گروه و طبقه اجتماعی به شمار نمیرفتند، تا جایی که حتی فیلسوفان و اندیشمندان یونان برای آنها حق و حقوق بشری قایل نبودند. افلاطون برای غلامان حق دفاع مشروع قایل نبود. ارسطو در کتاب خود به نام "سیاست" مینویسد که: "انواع پست انسانی طبعاً غلام اند. همچنان که برای تمام موجودات پست مقرر شده برای آنان همان بهتر که در زیر فرمان اربابی باشند. از کار غلامان و چهارپایان خدمتی که برای زندگی لازم است حاصل شود" این دموکراسی مدت زیادی عمر نداشت و از بین رفت و تا زمان های طولانی در هیچ کشوری نشانی از دموکراسی دیده نمیشد، تا اینکه در حدود قرن 12 میلادی در بعضی از شهرهای اروپا نطفه های دموکراسی پدیدار گشت و آهسته آهسته با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه دموکراسی بورژوازی در فرانسه و بعضی کشورهای دیگر اروپا برقرار گردید. این دموکراسی یک سلسله آزادی های صوری را مثل آزادی مطبوعات، آزادی احزاب سیاسی، آزادی عقیده و بیان و آزادی تشکل های کارگری و حق رأی زنان را برسمیت شناخت، اما با تحکیم سلطه بورژوازی و گذاران به امپریالیسم دوباره این آزادی های نسبی هم تحت فشار قرار گرفت و مبارزات کارگری و مترقی با سرکوب قهری توسط ارتش و پولیس مواجه گردید. همچنان احزاب بورژوازی با امکانات مادی که در دست داشته و دارند عرصه فعالیت را برای احزاب کمونیست انقلابی و احزاب مترقی روز به روز تنگتر ساخته و امکان پیروزی آن ها را در انتخابات محدود و به صفر تقلیل داده اند. 3- عدالت اجتماعی: عدالت اجتماعی هم یکی از شعار های بورژوازی است که به مفهوم تساوی حقوق اتباع یک کشور مطرح میگردد. روسو و مونتسکیو متفکرین بورژوازی حقوق را این طور پایه گذاری کردند که: گویا افراد بشر آزاد و مساوی خلق شده اند و هیچیک از آنها بر دیگری برتری ندارد و زور ایجاد حق نمیکند تنها چیزی که میتواند اساس قدرت مشروع قرار گیرد قرار دادی است که به رضایت

بین افراد بسته شده است دودیدگر مفهوم برابری آنست که همه مردم از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار باشند؛ مثل: حق کار، حق تحصیل و حق انتخاب، تساوی حقوق زن و مرد و غیره. اما از آنجائیکه در جوامع طبقاتی همه چیز طبقاتی است بناءً در جوامع سرمایه‌داری عدالت آن نیز طبقاتی است. هیچ گاهی مزد یک کارگر برابر سود یک سرمایه دار نیست کارگران به شدیدترین شکل استثمار میشوند و از سود ارزش اضافی آنها سرمایه‌داران میلیون ها دالر عاید مینمایند. حتی تساوی حقوق زن و مرد که بورژوازی با هزار ناز و کرشمه به آن فخر فروشی میکند تا هنوز در روی کاغذ جلوه نمائی میکند. زنان هنوز در زندان کار خانگی رنج و عذاب می کشند و حقوق آن ها در بسا از موارد با حقوق مردان مساوی نیست و جوامع بورژوازی در مجموع یک جامعه طبقاتی و مردسالارند. هرگاه منظور نویسنده از آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی " دموکراسی نوین و یا جامعه سوسیالیستی باشد. اشتباه محض است و هیچگاه این مقوله ها و مفاهیم جامعه دموکراسی نوین و یا جامعه سوسیالیستی را در ذهن انسان تداعی نمیکند. به نظر نویسندگان " ندای آزادی" دموکراسی نزد امپریالیست ها در افغانستان یک وسیله است نه یک هدف و اگر هدف باشد پس نویسندگان به آن کدام مشکلی ندارد. در جای دیگر مینویسند: "چنانکه قبلاً هم گفته شد پس از ده سال جدل ها و بحث های زیاد درونی و همچنان روی دادن حوادث که بر به بند کشیده شدن کشورگواهی میداد بر این مطلب اذعان گردید که افغانستان کشوریست در بند اشغال، حاکمیتش نقض و تمامیت ارضی اش در مورد خطر قرار دارد" از پاراگراف بالا بوضاحت معلوم میشود که "ساما" در طول این ده سال یا به خواب اصحاب کهف سردچار بوده و یا در انحرافات شدید ایدئولوژیکی به نفع بورژوازی دست و پا میزد و با وجودی که بیش از صد هزار قوای نظامی 43 کشور امپریالیستی و ارتجاعی اشغالگر را که با پاشنه های خونچکان شان در جاده های کابل و دیگر ولایات و قریه های کشور فخر فروشی میکردند و میکند و بامباردمان های وحشیانه و کشتار مردم مظلوم کشور حضور نظامی و فزیکوی خویش را تداوم می بخشند، به چشم و سر میدیدند، ولی قناعت شان را فراهم نمیساخت که افغانستان در اشغال است. و وضعیت اشغال افغانستان را در لابلای کتاب ها و جدل درونی سازمان و اذهان افراد جستجو میکردند. دوستان ما، به امید صبح متأسفانه چاشت از خواب برخاستند به ادامه می خوانیم: " وقتی کشوری در اشغال به سر میبرد. مجموع خلق آن کشور با اشغالگران در تضاد قرار دارند، اگر چنین نمیبود مردم شاهد تظاهرات، راه پیمائی ها در کابل، لوگر، غزنی، وردک مزار شریف

ننگرهار و تالقان نمیگردیدند و شعار مرگ بر اشغالگران را سر نمیدادند. با نیل به این توافق نسبی در واقع به پای جدل عمده درون سازمانی در درون "ساما" علی العجاله خطه پایان کشیده شد. "دیده می شود که آنها اشغالگری نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو را از روی تظاهرات و راه پیمائی های مردم فهمیده اند. به نظر نویسندگان هرگاه مردم به تظاهرات و راه پیمائی مبادرت نمی ورزیدند در آن صورت کشور در اشغال قرار نداشت! دوستان باید ملتفت شوند که اعتراضات، حرکات ضد امپریالیستی در یک پروسه تکاملی ورشد یابنده به ظهور میرسد. در یکی دوسال اول تجاوز بخاطر اینکه مردم از استبداد طالبان وحشی به سطوح آمده بودند و هم عده ای از تسلیم طلبان این توهم را در بین مردم پخش میکردند که گویا قوای امریکا و ناتو بخاطر سرکوب گروه های بنیاد گرای اسلامی، القاعده و طالبان به افغانستان آمده اند. از آنروا اعتراضات و حرکات ضد امپریالیستی و ضد استعماری مردم در ابتدا در سطح گسترده رخ نداد؛ ولی تشکلهای واقعا انقلابی (م-ل-م) و سازمانها و روشنفکران واقعا دموکرات و آزادی خواه افغانستان از همان ابتدا در برابر تجاوز امپریالیسم موضع قاطعانه گرفتند و با نوشته ها و اعلامیه های شان تجاوز را محکوم نموده و پرده از چهره کثیف آنها و دولت دست نشانده برداشتند و تا امروز ادامه دارد. در ادامه مینویسند: "البته که در ذهن بسیاری از خوانندگان این سوال مطرح میگردد که چرا ده سال جدل و انتظار؟ در پاسخ به عرض میرسانیم که یک فرد سامائی پیرو خط مجید و رهبر به مبارزه اصولی درون سازمانی معتقد است و تا آن زمان به مبارزه درونی ادامه میدهد که یا خود قانع گردد و یا کس و کسانی را که به انحراف رفته اند قانع سازد. برای کوبیدن این راه هرگز به انشعاب و چند دستگی تن نمیدهد به همین لحاظ هرگونه انشعاب را زیر هر عذر و بهانه که باشد محکوم میکند و آنرا انحراف از اصول و پرنسیب یک سازمان پیشرو و زاده بی حوصلگی و تکبر خرده بورژوازی میدانند" طوری که از پراگراف بالا آشکار میگردد دوستان سامائی ما هنوز درک درستی از ماهیت و خصلت یک سازمان و حزب انقلابی ندارند (اگر منظورشان طوریکه در طی حدود سه دهه ادعا کرده اند، همان سازمان پیشرو و انقلابی طبقه کارگر با خط انقلابی پرولتری "م-ل-ایا م-ل-م" باشد)؛ مبارزه ایدئولوژیکی بین دو خط همیشه در درون یک سازمان و یا حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر وجود دارد و تا زمانی که طبقات وجود دارد مبارزات ایدئولوژیکی (که تبلور و انعکاس مبارزات طبقاتی در درون جامعه است) در سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری ادامه دارد. و در بسا موارد این مبارزه باعث انشعاب در سازمان و یا حزب میگردد. آیا حزب

کمونیست شوروی به دوجناح بلشویکها و منشویکها تقسیم نگردید. آیا بلشویک ها بعد از تصفیه حساب با منشویک ها به رهبری لینن انقلاب اکتبر 1917 را به پیروزی نرساندند. رفیق مائوتسه دون اهمیت فوق العاده ای برای انتقاد و انتقاد از خود قائل بود، او در مقاله "درباره اصلاح نظرات نادرست درون حزب" اعلام داشت: "انتقاد درون حزبی سلاحی است جهت تقویت تشکیلات حزبی و افزایش قابلیت رزمندگی آن" مائوتسه دون آثار منتخب جلد اول. جنبش پاک سازی در ینان بسال 1942 یک جنبش تمام عیار و کامل تربیت مارکسیستی و نیز یک جنبش گسترده انتقاد و انتقاد از خود بود... بدین طریق کمونیستهای انقلابی چین بر رهبری مائوتسه دومقر فرماندهی بورژوازی رابه رهبری لیوشائوچی ولین پیائو را افشاء کردند... اما "ساما" یک دهه است که در مقابل نظریات دموکراسی بورژوازی درون سازمانی تمکین نموده و در صدد است که آنها را با صطلاح اصلاح نماید نه اینکه صادقانه نظریات انحرافی اپورتونیستی را در سازمان افشاء و یا طرد کند. این نظر آنها مربوط به عدم درک درست از دیا لکتیک ماتریالیستی است. آنها تضادها را ماست مالی نموده و در گرما گرم مبارزه، قفل خاموشی بر لب میزنند، نظرات نادرست را می شنوند ولی آن هارا رد نمی کنند و ادای پیر خرمند را در می آورند این حرکت آنها از بیخ و بن با (م- ل -م) در تضاد قرار دارد. در جایی دیگر مینویسند: "در یک سازمان پیشرو برای زدودن زنگار کجروی ها همواره باب بحث وجدل باز است و اگر کسی طفره می رود بایستی گریبانش را گرفت و او را به انحرافش که سخت زیان آور است آگاه ساخت. بناءً سامائی های "پیرو اصول مبارزاتی" بدین باور اند همانطوریکه انحراف راستگرایانه مایه به کجراکشیدن سازمان از مسیر اصلی اش می گردد. انشعاب هم آبی است که نخواسته به آسیاب دشمنان خلق میریزد زیرا انشعاب مایه تضعیف، دلزدگی و سردرگمی آن اعضای یک نهاد می گردد که تا هنوز به کنه انحراف و اختلافات پی نبرده اند. وظیفه اعضای پیشرو یک نهاد روشن کردن این اعضا در درون سازمان است نه آنکه در برون در برابر شان سنگر گرفت." برعکس آنچه " مایه تضعیف، دلزدگی و سردرگمی" اعضای یک سازمان می گردد (البته منظور ما سازمان واقعاً انقلابی است)، انشعاب نی بلکه تمکین کردن به نظرات بورژوازی، انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی است که باعث فلج و نابودی سازمان می گردد. در اینجا بوضاحت دیده میشود که آنها از سلاح "انتقاد و انتقاد از خود" هیچ یاد آور نمی شوند و زیر عنوان آگاه ساختن افراد از آن طفره میروند و همچنان از طرد عناصر بورژوازی در درون سازمان که سه دهه است سازمان را فلج نموده و بگفته

خودشان آنرا بی زبان ساخته است طفره میروند. تصفیه سازمان از وجود عناصر بورژوازی یک امر اصولی و انقلابی است و موجب تقویت و استحکام سازمان انقلابی می گردد. و در مواقعی که در سازمان خط بورژوازی حاکم می گردد انشعاب برای طرفداران خط واقعاً پرولتری و انقلابی امر اصولی و ضروری است. از مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که "ساما" هنوز هم در انحرافات و تشتت ایدئولوژیکی و سیاسی بسر برده و در تاریکی راه می پیماید. و اگر نتواند از خود انتقاد اصولی نموده، و صادقانه از انحرافاتش گسست نماید؛ باز هم به انحرافات و لغزش های جدی تری مواجه می گردد.